

یک عدد مصاحبه با خودم!

یحیی خزائینه

khazan1367@gmail.com

تورنتو - کانادا.

October 25, 2008

مصاحبه کننده: لطفن میشه خودتان را خیلی خلاصه، شسته و رفته معرفی کنید؟

مصاحبه شونده: اوه. بله! اسمم یحیی است و نام فامیلی ام خزائینه.

از وقتی که در اختیارم قرار داده اید تا در خدمتِ "شنوندگان عزیز شما" باشم، نهایتِ تشکر را می‌کنم! امیدوارم که بتوانم محبت‌های شما را جبران کنم.

راستش حدود سی و یک سال است که آواره ام. ده سال و نیم اول را تو هندوستان در مقابلِ برادران حزب الهی، و شرکایشان توده ای ها و اکثریتی ها گذراندم. از شما چه پنهان بیشتر اوقات، اونا از ما پذیرایی می کردند و بعضی وقت ها هم به همراه دوستان و رفقا(!)، درویش وار جبران می کردیم! خلاصه روزگارِ غریبی بود. چشمِ حسود کور، حالا هم حدود بیست سال و خرده ای است که به دموکراسی غرب پرتاب شده ام. یعنی رویهمرفته، سی و یک سال، توی دو عـــــــدد دموکراسی متفاوت و موجود در دنیا رشد کرده ام! بنابراین، دموکراسی ای که ما یاد گرفته ایم با دموکراسی ای که بعضی ها طوطی وار تکرار می کنند، زمین تا آسمان با هم فرق دارند. آن چه را که آنان هم اکنون برای مردم ایران نسخه پیچی می کنند، راستش نباید خیلی خیلی جدی گرفت. به ویژه اگر این آقایون و خانوم های دکترو و غیره وقتی سر از دفتر روزی نامه ی شهروند یعنی روزی نامه ی ویژه ای توده ای های و اکثریتی های آدم فروش در می آورند، باید فاتحه آن نوع دموکراسی را پیشا پیش خواند. والا دموکراسی به مفهومی که آبراهام لینکلن تجویز کرده است، ظاهراً چیز بدی نیست. به طور خلاصه، آدم عاقل نباید گول حرف های این فرصت طلبان را بخورد.

مصاحبه کننده: امیدوارم که "شنوندگان عزیز ما" از شنیدن توضیحات شما نه تنها فیض برده، بل خشنود هم شده باشند.

ی. خ.: راستش اگر تعارفات موجود و خانمان سوزِ فرهنگ ایرانی را کنار بگذاریم؛ خشنودی و یا ناخشنودی "شنوندگان عزیز شما" در مجموع، دیگر تأثیری در مسیر فکری ام ندارند!

مصاحبه کننده: شایعه شده است که شما به برخی از این آقایان و خانم های دکتر شده و غیرو که در کلان شهر تورنتو ادعای رهبری و نجات ایران را در سر دارند و از هر فرصتی جهت مطرح کردن خودشان کوتاهی نمی کنند، نظر مثبتی ندارید. میشه لطفن کمی به "شنوندگان عزیز ما" توضیح بدهید.

ی. خ.: حتماً. و دقیقاً همین طوره! منتها پیش از آن که بخواهم بحث را بگشایم، اول میشه شما بگویید که به طور مشخص انگشت سبابه اتان روی چه فردی می گذارید؛ تا من هم شخصاً جواب "شنوندگان عزیز شما" را راحت تر و بدون هیچ گونه تعارفات شایع العظیمی بدهم!؟

مصاحبه کننده: مثلن دکتر رضا براهنی!

ی. خ.: چرا آدم های بی کار و آلاف، دست از سر کچل این بابا برنمی دارند؟! آخه انصاف هم خوب چیزیه!!! حیف نیست این ها وقتشان را بیهوده صرف این بی ریشه ها و شارلاتان ها می کنند!

مصاحبه کننده: این هایی که می گوئید درست! ولی شما اگر عنایت کنید فقط تعریف بسیار کوتاه و پر معنایی در مورد ایشان بدهید؛ یقیناً "شنوندگان عزیز ما" نه تنها خوشحال، بل بهره مند هم خواهند شد. و دعا به جان عزیز شما و امواتتان خواهند کرد.

ی. خ.: خب. حالا چون شما بیش از اندازه پافشاری می کنید، من هم سعی می کنم که با همین سواد/کابری ای که دارم؛ جواب شما را بدم و هم چنین انتظارات "شنوندگان عزیز شما" را بر آورده کنم!

عرض شود که تعاریف بسیاری از ایشان شده است. منتها آن تعاریف؛ بیشترش تعاریف تحریف شده هستند. اما تعریفِ شخص بنده، چیزه دیگریست!

در واقع کلّ زندگی حضرت دکتر رضا براهنی را می توان بدون تعارف در یک جمله ی ناقابل خلاصه کرد. و می توان با صدای بلند و بی واهمه گفت: **حضرت دکتر رضا براهنی گُلِ زردی است که رویِ یک تلّ از پهن روییده است!**

والسلام!

مصاحبه کننده: متشکرم از این تعریف بسیار خوبِ شما!

ی.خ.: تا مصاحبه ای دیگر، من هم متشکرم! "عزّت" زیاد!

Khazan1367@gmail.com